خراسان روزنامه صبح ایران
سه‌شنبه ۱۲ تیر ۱۳۹۷ .۱۹ شوال ۱۴۳۹ .شماره ۱۹۸۵۶

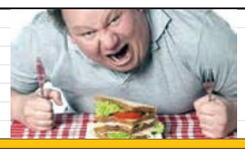

کشف ارتباط بین پرخوری و تمایل به خودکشی

محققان برای اولین بار شواهد کافی در اثبات رابطه بین اختلال پرخوری و پیدایش افکار منفی مربوط به خودکشی را کشف کردند. به گزارش ایسنا و به نقل از سایکولوژی تودی، در مطالعه اخیر، اطلاعات وضعیت جسمانی بیش از ۱۴ هزار نفر بررسی شد. نتیجه بررسی اولیه نشان داد که پیدایش انگیزه خودکشی و افکار منفی در ذهن افراد چاق بیشتر از کسانی است که از ظاهر خود رضایت بیشتری دارند.

نگاهی به تاثیرات «مانور اشرافیت» طبقه ثروتمند در بروز جرایم

رقص میلیاردرها با آهنگ گرسنگی!

سید خلیل سجادپور
info@khorasannews.com

اشاره: پشت صحنه بسیاری از حوادث گاه چنان پیچیده و چند وجهی است که درک درست آن برای افراد اندکی میسر است و گاه تکان دهنده. بعضی اوقات یک رفتار اجتماعی ساده که چندان به چشم نمی آید، زمینه ساز جرم و جنایت های فجیعی می‌شود، گاه پسر به پدر پولدار رحم نمی کند و گاه مادر از سر گرسنگی سر فرزندان معصوم خود را می بُرد! آن چه در پی می آید پشت صحنه هایی از مشاهدات خبرنگار حوادث خراسان است که نشان می دهد چگونه یک رفتار نابهنجار اجتماعی می تواند عوارض خطرناکی برای جامعه داشته باشد.

صحنه سرقت مسلحانه طلا فروشی

■ **پرده اول**

گویی نمایشگاه رخ نمایی خودروهای گران قیمت بود، رژه خودروهای رنگارنگ میلیاردی که رانندگانی جوان و حتی نوجوان پشت فرمان آن ها سرتکان می دادند، چشم های بسیاری را خیره کرده بود. توقف این خودروها در انتهای یکی از بولوارهای مشهد، شروع «دور دور» را نوید می داد. دقایقی بعد انتهای بولوار بسته شد، گویی کسی حق اعتراض به بچه پولدارهای مزاحم را نداشت. زوزه لاستیک هایی که به کف آسفالت خیابان کشیده می شد در حالی به هوا برخاست که با کشیدن ترمز دستی و چرخیدن ۱۸۰ درجه‌ای خودرو بوی لاستیک مشام رهگذران را نیز آزار می داد. خودروهای میلیاردی یکی پس از دیگری در اطراف میله ای که در وسط بولوار نصب کرده بودند، به چرخیدن با ترمز دستی ادامه می دادند. آهنگ ها و موسیقی های مختلفی که از بلندگوهای خودروها برمی خاست ناخودآگاه رانندگان و برخی از سرنشینان را به رقص وا می داشت به طوری که گاهی با توقف خودرو در وسط خیابان به پایکوبی می پرداختند. ساعتی بعد «دور دور» خودروهای میلیاردی به مسابقه سرعت انجامید و رانندگان آن ها بدون توجه به قوانین یا نگاه های حیرت انگیز شهروندان به مسابقه سرعت پرداختند. این رفتارهای خطرناک زمانی هولناک می شد که برخی از رانندگان با ترمزهای ناگهانی کنار خودروهایی که دخترانی در حال رانندگی بودند، سعی داشتند شماره تلفن آن ها را بگیرند غافل از این که هر ترمز ناگهانی می توانست به سانحه ای وحشتناک تبدیل شود. هرچه چشمانم را به اطراف می چرخاندم، فقط خودروهای رنگی با رانندگانی که شاید حال طبیعی نیز نداشتند خودنمایی می کرد و رانندگان دیگر از ترس وقوع تصادف به گوشه بولوار کشیده می شدند. این در حالی بود که چراغ گردان خودروهای پلیس نیز در آن ساعت از شب دیده نمی شد. وقتی این افراد از چرخ زدن های بیهوده در شهر خسته شدند، راه تفریحگاه های طرقبه و شاندیز را در پیش گرفتند گویی قرار آن ها برای شام آخر شب و تفریح و خوش گذرانی نهایی در یکی از هتل های معروف بود. وقتی به مقصد رسیدند ده ها خودروی میلیاردی در پارکینگ هتل خودنمایی می کرد و رانندگانی که سن برخی از آن ها شاید به ۱۷ سال هم نمی رسید مشغول خوش گذرانی شدند. با پایان یافتن ساعات تفریح، آن ها در حالی با سرعت های وحشتناک به سوی شهر حرکت کردند که رقص میلیاردرها با آهنگ گرسنگی همچنان شهروندان را عذاب می داد. یکی از روان شناسان مطرح کشور درباره این گونه تفریحات بچه پولدارها که موجب ایجاد مزاحمت برای شهروندان می شود، می گوید: هیچ کسی مخالف شادی و نشاط یا پولداری و ثروت برخی از افراد جامعه نیست اما نباید این رفتارها هنجارشکنانه باشد و عده زیادی از مردم با اقدامات خلاف عرف یا خودنمایی عده بسیار اندکی از ثروتمندان در تنگناهای مزاحمت یا ایجاد مشکلات روحی و روانی قرار گیرند. این کارشناس ارشد روان شناسی می افزاید: بارها مسئولان نظام برای برخورد با هنجارشکنی های برخی ثروتمندان و مانور اشرافیت آن ها تذکر داده اند تا نیروهای انتظامی و دستگاه قضایی با قدرت با این گونه رفتارهای ضد اجتماعی برخورد کنند که موجب دلسردی بسیاری از افراد جامعه می شود. ایوبی تاکید می کند: در بسیاری از موارد شنیده یا دیده ایم که وقتی پلیس قصد اعمال قانون برای این گونه رانندگان را دارد، آن ها مست غرور و ثروت حتی به پلیس هم به نوعی توهین می کنند و مدعی می شوند که خودروی شان ساعتی هم در توقیف نخواهد ماند چرا که آن ها به واسطه ثروت به منابع قدرت نیز دسترسی دارند بنابراین مسئولان جامعه اسلامی ضمن حمایت از ثروت های حلال، با این گونه تظاهر کسانی که ثروت های بادآورده شان با پایمال شدن حق عده زیادی از افراد فقیر جامعه به دست آمده است با شدت و قدرت برخورد کنند تا این رفتارها در اجتماع تداوم نیابد و عده ای هر چند اندک سوار بر خودروهای آن چنانی ثروت خود را به رخ نیازمندانی نکشند که به نان شب خود محتاج هستند چرا که همین فاصله شدید طبقاتی باعث ایجاد یأس و ناامیدی در جامعه می شود.

■ **پرده دوم**

یخچال خالی از مواد غذایی

اواخر بهمن سال ۱۳۹۵ بود که از جنایت هولناک زن جوانی در خیابان امام هادی (ع) مشهد مطلع شدم. آن زن دختر ۸ ساله و پسر ۴ ساله اش را در یک جنایت بی رحمانه به قتل رسانده و خودش نیز با تیغ دست چپش را زخمی کرده بود تا خودکشی کند اما جرئت بریدن کامل رگ دستش را نیافته بود. این زن ۳۳ ساله که بعد از طلاق از شوهر ۶۷ ساله اش، در تنگنای مشکلات اقتصادی قرار داشت، به قاضی احمدی نژاد (قاضی ویژه قتل عمد مشهد) گفت: دخترم یک ساله بود که از شوهر معتادم طلاق گرفتم و دو سال بعد با مرد ۶۲ ساله ای ازدواج کردم اما به دلیل مخالفت فرزندان آن مرد و در حالی که فرزند ۴ ساله ای هم از او داشتم، دوباره مجبور به طلاق شدم. هیچ کدام از مراکز خیریه و امدادی کمکی به من نکردند. چرخ خیاطی کهنه ام را به راه انداختم اما سرمایه ای برای دوخت و دوز نداشتم. گرسنگی فرزندانم را می دیدم و زجر می کشیدم، هر کجا برای کار می رفتم یا کاری برایم نداشتند یا با چشمانی هوس آلود روبه رو می شدم تا این که تصمیم احمقانه ای گرفتم تا خودم را از این زندگی راحت کنم و... در این لحظه وقتی قاضی ویژه قتل عمد در یخچال منزل قاتل بی رحم را گشود، تنها یک بطری آب خودنمایی می کرد و دیگر هیچ! با خودم گفتم: «آی آدم ها! این ها در همسایگی من و توزندگی می کنند...!»

پرده سوم

■ **آرزوی یک شبه پولدار شدن**

در ماجرای دیگری که آبان سال ۹۴ به قتل طلافروش مشهدی در کوی طلاب مشهد انجامید، جوان بی گناه طلافروش به دست دزدان مسلحی به قتل رسید که می خواستند یک شبه ره صد ساله را بپیمایند. سارق قاتل بعد از دستگیری در بازجویی ها مدعی شد: از این که می دیدم عده ای پولدار هستند و من برای رهن منزل اجاره ای باید به هر کسی رو بزنم، در عذاب بودم و می خواستم یک بار برای همیشه پولدار شوم. این بود که تصمیم به سرقت مسلحانه طلا گرفتم. همسرم باردار بود و من در آرزوی داشتن خانه و خودرو، آرزوهایم را تکرار می کردم تا این که ماجرای «پولدار شدن» را با دوستم در میان گذاشتم. او هم که دلش می خواست زودتر به سرمایه ای برسد قبول کرد و بدین ترتیب نقشه سرقت مسلحانه را طراحی کردیم. آن روز خودروی همسایه را به امانت گرفتیم و بعد از بررسی طلافروشی ها، به این نتیجه رسیدیم که طلافروشی خیابان مفتح در منطقه خلوتی قرار دارد و کسی متوجه سرقت نمی شود. با این وجود اشتباه کردیم و مسیر پولدار شدن را نیافتیم، هنگام انجام سرقت مسلحانه قصد داشتم با چاقو طلافروش را بترسانم اما چاقو را به سینه اش زدم و از محل گریختیم و ... گزارش خبرنگار خراسان حاکی است: اگرچه متهمان این پرونده بعد از چند روز با صدور دستورات ویژه قضایی دستگیر شدند و متهم ردیف اول در ملاء عام اعدام شد اما آیا نباید به بررسی زمینه های ارتکاب چنین جرایمی پرداخت؟ آیا این گونه جرایم از همین رخ نمایی های اشرافیتی سرچشمه نمی گیرد؟

■ **مانور اشرافیت زمینه ساز جرم**

پدیده ها و رفتارهای اجتماعی جلوه های تک بعدی ندارند بلکه از عوامل گوناگونی تاثیر می پذیرند. عواملی که گاه تاثیر مستقیم و عیان دارد و گاه به طور غیرقابل فهمی زمینه ساز رفتارهای بزهکارانه در جامعه می شود. فاصله طبقاتی فاحش و تظاهر های طبقات فرادست جامعه و نمایش این فاصله گاه این نقش را بازی می کند. مانور اشرافیت یک عارضه جدی دیگر نیز در جامعه دارد، بسیاری از افراد و جوانان طبقات پایین وقتی در شرایط نامناسب اقتصادی قرار می گیرند با مشاهده این جلوه های اشرافیت به نوعی به سمت سرخوردگی اجتماعی و چه بسا جرم و بزه سوق پیدا می کنند. رویای یک شبه پولدار شدن که با سرقت های مسلحانه و بعضا جنایت و آدم کشی گره خورده است و در بسیاری از پرونده های موجود در دادگستری ها قابل مشاهده است چه بسا ریشه در همین سرخوردگی های اجتماعی داشته باشد.

تصاویری از مانور خودروهای میلیاردی در شهر

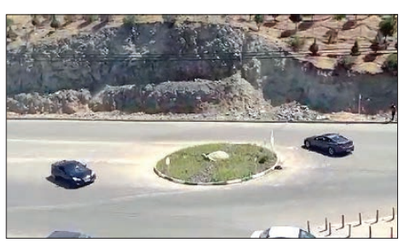

سرگذشت تلخی که از فرار از خانه در ۱۷ سالگی شروع شد

فرار از خانه، افیون، ایدز و مرگ فرزند در خماری!

ایلنا- «شش سال پیش با یک مرد رابطه داشتم، در همان رابطه هم به HIV و هپاتیت مبتلا شدم. وقتی فهمیدم بیشتر برای بچه توی شکَمَم ترسیدم» گریه می کند، هوای اتاق خفه است، زن که گریه می کند، هوا گرم تر می شود. «مطمئنی که می خوای با هاشون حرف بزنی؟ دلش رو داری؟» «بله.» «یکی هست که شرایط حرف زدن دارَه، فقط طوری مصاحبه کن که اذیت نشه.» ۳۵ ساله است، با دست هایی ترک خورده و پوستی تیره، موهایش را از فرق سر باز کرده؛ خاکستری با چند تار سفید و نامرتب. نیم ساعت قبل از ساعت تعیین شده با لباس محلی در راهروی "خانه خورشید" نشسته است؛ مامن زنان آسیب دیده دروازه غار. به محض دیدنم بلند می شود و به رغم تلاش برای یک لبخند جمع و جور، دندان های شکسته و تیره اش بیرون می زند. دست دراز می کنم، اما دست می برد به موهایش، دستم را عقب می کشم. در یکی از اتاق های خانه خورشید یک میز نسبتا بزرگ با صندلی های نامرتب قرار داده شده که داستان آدم های زیادی را نظاره گر بوده است؛ بی قضاوت، بدون این که کسی مجبور باشد درباره گذشته اش پنهان کاری کند یا دروغ بگوید. زن در سمت چپ اتاق نشسته است، دست هایش را گره کرده و ناخن های کوتاه وزرد را روی پوست و تَرَک ها فشار می دهد، پراکنده حرف می زند، اما از اتفاقات رخ داده در زندگی اش آگاه است؛ از آن روزها که حرف می زند، چیزی در گلویش و در قلب اتاق می شکند: «اون زمان دروازه غار زندگی می کردیم، به خانه خورشید رفت و آمد داشتم، در رفت و آمدهایی که به خانه خورشید داشتم، یکی از زنان مراجعه کننده این پیشنهاد رو داد که بچه ام رو بفروشم. اون گفت کسی رو سراغ داره که حاضر می شه در ازای مبلغی بچه ام رو بخره.» شش سال پیش از طریق رابطه جنسی با یک مرد به HIV و هپاتیت مبتلا شد. بیماری را باور نمی کند و باردار می شود، بعد از بارداری هم مرد قبول نمی کند که بچه متعلق به اوست، وضع مالی خوبی هم نداشت که هزینه بیمارستان را بدهد یا هزینه زندگی بچه را تقبل کند. اما وقتی پای بچه به میان می آید، ایدز و خطراتش را می پذیرد و با آگاهی هایی که در خانه خورشید به او داده می شود، متوجه این موضوع می شود که برای نجات جنین از ایدز باید سزارین کند، هزینه سزارین هم حدود ۱/۵ میلیون تومان و بیشتر بود، او در نهایت قبول می کند که از طریق واسطه نوزاد را به خانواده دیگری بدهد: «مواد مصرف می کردم و شیشه، HIV هم داشتم، نمی خواستم بچه ام به خطر بیفته و به همین خاطر قبول کردم و در چند مرحله با فردی که واسطه بود و می خواست بچه ام رو به یه خانواده دیگه بده دیدار کردم. ۱۵ روز زودتر از زایمان به بیمارستان امام علی رفتم و سزارین کردم و بچه رو در بیمارستان به اونا تحویل دادم. هر چی هم کادر بیمارستان گفتن به بچه شیر بدم، قبول نکردم چون می دونستم از طریق شیر دهی ممکنه HIV به نوزاد منتقل بشه و به همین خاطر زیر بار نرفتم.» به گفته زن، کادر بیمارستان از بیماری اش آگاه نبودند و به همین دلیل دارویی را که باید در دو ساعت اول زایمان به نوزاد در خطر ابتلا به HIV خورانده شود، پنهانی به او می دهد. بعد از آن هم نوزاد را تحویل خانواده خریدار می دهد. زن در ازای فروش فرزندش، پنج میلیون تومان دریافت می کند و با آن یخچال و چند تکه لوازم اولیه خانه می خرد، مقداری از پول را هم برای رهن خانه هزینه می کند و بقیه پول خرج مواد می شود: «بعد از اون بچه ام روندیدم، دلم برا ش تنگ می شد اما وقتی می دیدم اوضاع خودم درست نیست و نمی تونم هزینه فرزندم رو بدم از این که به سراغش برم پشیمون می شدم. دوست نداشتم بچه ام موقع هرویین کشیدن من رو ببینه، اگر شرایط مالی خوبی داشتم بچه ام رو نمی فروختم. بعد از مدتی به خانه خورشید رفتم و به خانم ارشد گفتم که جریان به چه صورت بوده. شماره تماس واسطه رو به خانه خورشید دادم تا با اون خانواده تماس بگیرن و بچه رو برای آزمایش ببرن که مشخص بشه HIV گرفته یا نه. خدا رو شکر بچه مشکل پیدا نکرده بود. هیچ شناختی از خانواده ای که بچه رو ازم خریدن، نداشتم. فقط می دونم که پدرش کارمند و مادرش هم خانه دار بود و توانایی نگهداری بچه رو هم داشتن.» زن دلش می خواهد توضیح بدهد که برای این کار مجبور بوده است، او بارها تاکید می کند که دلش می خواسته فرزندش دست کسی باشد که آزار و اذیت نبیند، توسری خور نشود و در یک محیط سالم و آرام تربیت شود: «اگر کنار من بود که حتی هزینه خورد و خوراک شبانه روزی رو هم ندارم باید چه می کردم؟ نمی خواستم بچه ام کوچک ترین آسیبی از جانب من ببینه.» او پیش از فروش این نوزاد هم دوبار باردار شده که هر کدام از این بارداری ها سرنوشتی جداگانه داشته است: «ملایری هستم، پدرم سخت گیر بود، خانواده ام، وقتی از خونه می رفتن بیرون تلفن رو پنهان می کردن، خیلی به من سخت می گرفتن، ۱۷ ساله بودم که از خونه فرار کردم و به تهران اومدم، شب اول با یه پسری آشنا شدم که مهاجر و افغان بود. خانواده مذهبی داشت و من رو به خانواده اش معرفی کرد. خانواده اش هم اصرار کردن که باید بین ما صیغه محرمیت بخونن. به هم محرم شدیم و از اون یه دختر دارم؛ صدف.» به اسم صدف که می رسد، انگشتان دستش را محکم ترقفل می کند، دختر ۱۷ ساله ای که اکنون در بهزیستی نگهداری می شود: «به صدف شناسنامه ندادن چون باباش افغان بود، خیلی می ترسیدم که چون اسم باباش تو شناسنامه من نیست، دستگیرم کنن، همه من رو می ترسوندن، من هم هیچ راهی بلد نبودم، از این که برای شناسنامه دخترم اقدام کنم می ترسیدم. نمی تونستیم عقد دایم کنیم، چون او مجوز حضور در ایران نداشت. حتی به سازمان اتباع خارجه و سفارت افغان ها مراجعه کردیم، اما کار به جایی نرسید. ازش جدا شدم چون من رو به مواد مخدر آلوده کرده بود، جلوی من شیشه می کشید و هرزگی می کرد.» سپس او با مردی آشنا می شود که بعد از مدتی به قتل می رسد، به همین دلیل به او مشکوک می شوند و مدتی را در زندان می گذراند تا رفع اتهام شود: «۳ ماه و ۱۰ روز زندان بودم تا رفع اتهام شد، همون موقع صدف رو سپردن به بهزیستی، بعد که از زندان بیرون اومدم و خواستم دخترم رو در بهزیستی ملاقات کنم، گفتن از کجا بدونیم این دخترته، آزمایش DNA بگیر تا مشخص بشه، با این که صدف هشت ساله بود و من رو کامل می شناخت. اونا فقط بچه ام رو از پشت شیشه به من نشون دادن، دیگه ندیدمش، الان صدف ۱۸ ساله است. بعد از اون باز به مواد آلوده شدم، پیش خودم فکر کردم اگر منو در این وضعیت ببینه روحیه اش به هم می ریزه، از لحاظ مالی نمی تونستم تامینش کنم، دوست نداشتم دچار سرنوشت خودم بشه و ترجیح دادم در بهزیستی بمونه. می خواستم آروم آروم مواد رو کنار بذارم، بعدش هم از طریق بهزیستی پیداش کنم. بعد از کشته شدن اون مرد، صیغه یک نفر دیگه شدم، همون موقع دوباره به مواد رجوع کردم و از اون فرد باردار شدم، اما بچه ام به علت خماری مُرد. در خانه زایمان کردم، تنها بودم، خمار بودم و بچه ام هم از خماری و نبود شیر خشک مُرد. حتی پول بیمارستان رفتن هم نداشتم و بند ناف نوزاد رو خودم بریدم. دو روز بود که نخوابیده بودم. وقتی بیدار شدم دیدم که بچه ام مُرده و شوهرم بچه رو دفن کرد.» بعد از مرگ نوزادش با مرد دیگری رابطه برقرار می کند که در نهایت سرنوشت بارداری سومش به فروش نوزاد ختم می شود: «زمانی که خواستم بچه ام رو بفروشم، بیشتر به آینده اش فکر می کردم.

خودم چندان مهم نبودم. مطمئن بودم که در کنار من آینده درخشانی نداره. از طرفی مردی که با او بودم می گفت، باید ثابت کنم که بچه برای اونه. می گفت پولی ندارم که برای آزمایش DNA خرج کنم. من می خواستم اون مرد رو نگه دارم، تهدید می کرد که ترکم می کنه. نمی تونستم، دوباره بچه بی شناسنامه رو بدون هیچ حمایتی نگه دارم. فکر می کردم، اگر اون رو بفروشم آینده بهتری داشته باشه. شب های زیادی نخوابیدم. بعد از چهار سال به واسطه ام زنگ زدم و گفتم که می خوام بچه ام رو ببینم.» زن اکنون مواد را کنار گذاشته و متادون مصرف می کند، در یک خانه در شهرری ساکن شده و گاهی راه پله خانه های مردم را تمیز می کند تا درآمدی کسب کند. تحت پوشش بهزیستی هم است که از آن جا ماهی ۲۰۰ هزار تومان دریافت می کند، ماهانه ۱۰۰ هزار تومان هم از خانه خورشید می گیرد، به طور متوسط ماهانه ۴۰۰ هزار تومان درآمد دارد، وعده غذایی به اسم صبحانه و ناهار ندارد و تنها یک وعده غذا در روز می خورد. امید به زندگی ندارد و افسرده است: «چند ماه پیش برای ترک متادون به کمپ رفتم، شب سکته خفیفی کردم و زمانی به هوش اومدم که در بیمارستان بودم. مسئول کمپ گفت که چون متادون مصرف می کنم و این بیماری رو دارم، اگر بخوام اون جا بمونم باید برگه ای امضا کنم که اگر اتفاقی افتاد، پای خودم باشه. باید برگه مرگ خودم رو امضا می کردم اما این کار رو نکردم. نصف بدنم تا چند روز به دلیل مصرف نکردن متادون بی حس بود. بعد از این که فهمیدم HIV دارم دیگه با هیچ مردی رابطه نداشتم.» سوالی نمانده است، اما این پا و آن پا می کند، صورت همه آدم هایی که در اتاق هستند، خیس است، اما زن از فروش بچه اش پشیمان نیست، او بارها تاکید می کند که اگر معتاد نبود و فقط فقیر بود، می توانست به هر قیمتی بچه هایش را حفظ کند: «مواد من رو وادار به هر کاری کرد. اگر مصرف مواد نبود و فقط دچار فقر بودم به هیچ عنوان بچه ام رو نمی فروختم، کسی که مواد مصرف می کنه به خاطر مصرف هزار و یک کار انجام می ده، من وقتی مجبور می شدم، خودفروشی هم می کردم. در همون شهرری مردهایی بودن که تازه پاک شده بودن یا مصرف کننده بودن که من با هموناً هم ارتباط داشتم تا مواد م تامین بشه. مواد به من دستور می داد که چه کاری رو انجام بدم و چه کاری رو انجام ندم، هیچ اختیاری از خودم نداشتم، وگرنه هیچ کس دلش نمی خواد پاره تنش رو به غریبه بده. وقتی این بچه بزرگ و متوجه بشه که اونا پدر و مادر واقعی اش نیستن، یک ضربه روحی شدید برای اونه. این فکر من رو اذیت می کنه. اگر شرایط مالی خوبی داشته باشم، بچه ام رو برمی گردونم. اگر واقعا سالم بشم، این کار و انجام می دم.»

جدول متوسط [شماره ۷۱۵۳]

طراح جدول: مریم احمدی

افقی: ۱- محتاج - طول - ویرانی ۲- جاوید - قلعه - پهلوان - خیک - فراق ۳- حصه - سیاق - تنگنا - آسان ۴- دریا - عدل - تکرار حرف - چرم دباغی شده - گندم سوده - درخت انگور ۵- خورشید - سالخورده - پناهگاه - مفصل - پرنده ای شبیه کلاغ ۶- عشیره - اسب چاپار - گشاده - گریبان - جد ۷- خویشاوندی - بند - تعظیم - تربت - سور ۸- اسم ترکی - زنبیل - زوج نیست - برگ برنده - رشد - همه ۹- سرما - دور افتاده - همنشین - قاصد ۱۰- سنگ ترازو - حلقوم - عدد مخصوص - ترش و شیرین - عزت ۱۱- کارکرده و مستعمل - ناخوش - بازستانی

عمودی: ۱- شاخص - از سازهای زهی ۲- حرف انتخاب - جمع مورد - شهر مذهبی ۳- الفت - شک - سقف ۴- متقی - ابدی ۵- مادر - راهنما ۶- بوی رطوبت - توطئه - جنس خشن ۷- گوهرها - گره دریایی - ستون بدن ۸- مزار - نیرنگ ۹- بهشت شداد - دفعه ۱۰- جاده قطار - میدان جنگ - اندک ۱۱- زائوتر سان - برنا - بانگ ۱۲- پرتو - خوشحال ۱۳- فرمانده - نقره ۱۴- نیمه چیزی - ریشه - درس خوانده ۱۵- دربست کارخانه - کیسه - چاشنی دوسویه ۱۶- خنک - اردوگاه ۱۷- پوپک - هوس زن باردار ۱۸- دولت ها - آرایش - جگر ۱۹- اگر - دکان - بینش ۲۰- خجسته - رفوزه

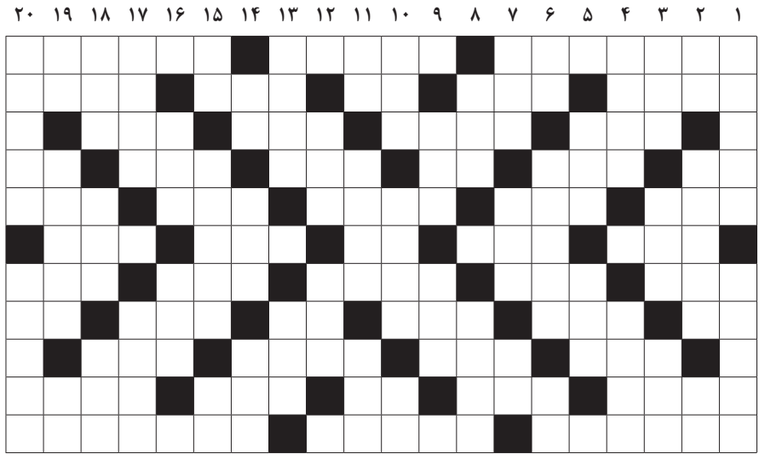

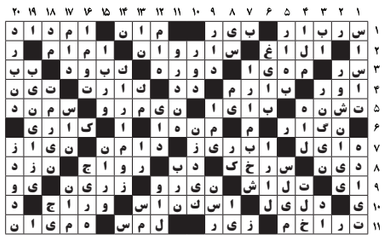

حل جدول شماره ۷۱۵۲

جدول سخت [شماره ۳۶۳]

طراح جدول: بیژن گورانی

افقی: ۱- لقب وزیران دوره قاجار بود- جاویدان - ضربه ای در بدمینتون - توده غله درو شده ۲- از مزه ها - قابله - پایتخت نروژ - چند ترکیب شیمیایی با فرمول مشابه و ساختار مولکولی متفاوت ۳- کنایه از انجام دادن امری محال است ۴- معنی - کوره گچ پزی - زمان آغازین - رو کفشی ۵- از جنگ های صدر اسلام - پیامبری ملقب به ذوالنون - اهل سنت بودن - عالم و هم و خیال ۶- پایتخت غنا - زبانه آتش - روشن و آشکار ۷- درویش - چوپان - ساز بادی موسیقی کلاسیک غربی - هوشیار ۸- واحد نظامی بزرگ تر از گردان - دام - فرمانروایان - عبادتگاه مسیحیان ۹- ای که دایم به خویش مغروری /... ۱۰- قطع رابطه زن و شوهر - انجمن هواپیمایی جهان - نوعی شیشه رنگی - عقاب سیاه ۱۱- واحد شمارش پل - پایتخت معنوی ایران - روزه هندوها - لخت و عریان.

عمودی: ۱- از عناصر اربعه - سوره شصت و نهم قرآن - باب روز ۲- از طوایف ایرانی - سربندمردان سیستانی ۳- سکه طلای عهد قاجار - دلواپس ۴- نظم و ترتیب - هر نوع سبزی خوردنی ۵- خجالتی - شهر نفت خیز عراق ۶- از شهرهای گردشگری ترکیه - ضماد ۷- خواندن و نوشتن نمی داند - بندری در بلغارستان ۸- از نزولات آسمانی - دعا ها ۹- گشاد شدن - مسرور ۱۰- اسب بارکش - شایستگی ۱۱- کارگردان فیلم دختر لر - دارایی و ثروت ۱۲- نوعی آچار سرکج - نوعی خودرو ۱۳- شیرینی سوغات قم - تصویر چاپ شده ۱۴- دست بندزینتی زنانه - انجیر قرآنی ۱۵- اقبال - دستگاه پخش همراه ۱۶- جامه نازک - آهار ۱۷- دریای آبسکون - نوعی حلوا ۱۸- زهتاب - ملموس ۱۹- فیلمی ساخته کریستوفر نولان - چه غریبانه رفتند از این خانه ۲۰- مذکر - جانوری از خانواده بندپایان - رها و آزاد.
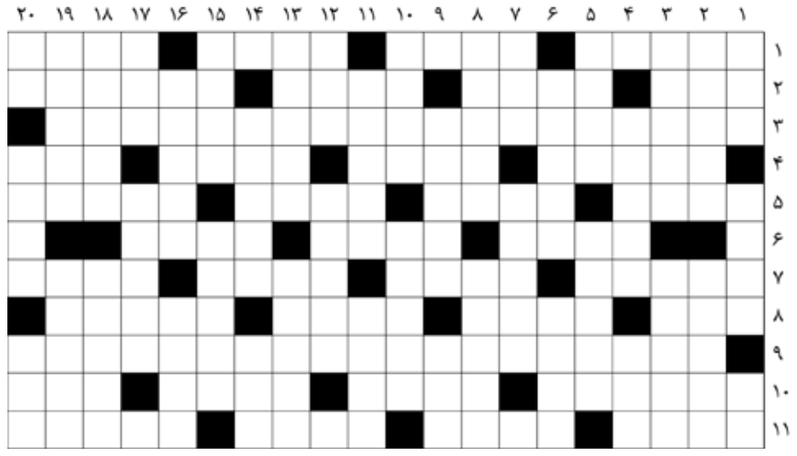
حل جدول شماره ۳۶۲